"نا ممکن بودنِ" جامعه شناسیِ دین در ایران

سارا شریعتی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۲۱

تعداد صفحه : ۵

آخرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : سخنرانی در انجمنِ جامعه شناسیِ ایران

"نا ممکن بودنِ" جامعه شناسیِ دین در ایران

متنِ صحبت در نشستِ گروهِ علمی ـ تخصصیِ دین در همایشِ مسائلِ علومِ اجتماعیِ ایران.

موضوعِ این نشست را موانعِ رشدِ جامعه شناسیِ دین در ایران پیشنهاد کرده‌اند. جسارتاً اما می‌خواهم نه در موانعِ رشد بلکه از نا ممکن بودنِ جامعه شناسیِ دین در ایران سخن بگویم.

حدوداً دو سالِ پیش، گروهِ جامعه شناسیِ دین در انجمنِ جامعه شناسی شکل گرفت و من مُصَمم بودم که در شکل گیریِ این گروه و شکل گیریِ رویکردی جامعه شناسانه به دین سهمِ کوچکی داشته باشم. برایم غریب بود که در ایرانی که مسائلِ اجتماعی‌اش چنین با دین پیوند خورده است، جامعه شناسیِ دین جایگاهی تا بدین حد کوچک و ضعیف در آموزش و پژوهش‌های ما داشته باشد. تجربهٔ تشکیلِ این گروه البته که تجربهٔ موفقی بود، یکی از فعال‌ترین گروه‌های انجمن است و به یُمنِ تلاش‌های مسئولینِ گروه، تا به حال سخنرانی‌ها و مباحثِ بسیاری را برنامه ریزی کرده است اما، تجربهٔ چند سالهٔ من در کارِ جامعه شناسیِ دین در ایران، بارها مرا به بُن بست کشانده و به اینجا رسیده‌ام که جامعه شناسیِ دین را امروز و در ایران، گاه نا ممکن بدانم.

جامعه شناسی که اغلب یا به تاریخِ نظریاتِ جامعه شناسان درخصوصِ دین و موقعیتِ دین در جهانِ امروز تقلیل می‌یابد و یا زمانی که پایش به ایران کشیده می‌شود تبدیل می‌شود به پژوهشی جامعه نگارانه درخصوصِ انواعِ دینداری‌ها. و در هر دو حال، در تحلیلِ دینامیسمِ حیاتِ دینی در جامعهٔ امروز، در برابرِ تکثر، تجزیه، باز ترکیب و تحولاتِ این حوزه در جامعهٔ ما، ناتوان یا خاموش می‌ماند. این ناتوانی یا خاموشی به دلیلِ موقعیتِ ویژهٔ جامعه شناسی، موقعیتِ ویژهٔ دین، موقعیتِ خاصِ جامعه شناسِ دین، و خصوصاً به دلیلِ شرایط و زمینهٔ دینیِ جامعه و قدرت در شرایطِ ملتهبِ امروز است. همهٔ این مفاهیم بارِ عاطفیِ سنگینی دارند که ناخودآگاه عمل می‌کنند و کار را بر جامعه شناسِ دین بسیار سخت، اگر نگویم نا ممکن، می‌کند. توضیح می‌دهم :

جامعه شناسی، خود به عنوانِ یک رشتهٔ علمی، در ایران موقعیتِ شکننده‌ای دارد. جامعه شناسی به عنوانِ علمی که فرزندِ مدرنیته است، سرنوشت‌اش

با مدرنیته، با جوامعِ مدرن، با فرهنگِ غربی و با نام‌هایی چون مارکس، وِبِر، دورکهیم، زیمِل و... پیوند خورده است. رشته‌ای جوان است، و از هر سو موردِ سوال. برخی از منظرِ سیاست و دین، جامعه شناسی را به عنوانِ یک رشتهٔ غیرِخودی و غربی موردِ سوال قرار می‌دهند، و برخی دیگر از منظرِ آکادمیک به عنوانِ رشته‌ای که مختصِ جوامعِ پیچیدهٔ مدرن است و در اجتماعِ سنتیِ ما ناکارآمد است و برخی دیگر با رویکردی فلسفی، تاریخی یا روانکاوانه... جامعه شناسی را تقلیل گرا و نزدیک بین می‌خوانند. این مجموعه جامعه شناسی را در صفِ مقدمِ رشته‌هایی در علومِ انسانی قرار می‌دهد که باید اصلاح و تربیت‌اش کرد و این شرایط موقعیتِ جامعه شناسی را به عنوانِ یک رشتهٔ علمی شکننده کرده است و جامعه شناس را ناگزیر که مُدام در موقعیتِ دفاع از این رشته قرار بگیرد.

دین به نوبهٔ خود، به تعبیرِ دورکهیم، هنوز در ایران در زُمرهٔ مُحَرَّمات و در قلمروِ ممنوعه است. نمی‌تواند موضوعِ علم قرار گیرد. به تفسیرِ خود از خود بسنده می‌کند و در برابرِ تفسیرِ بیرونی از خود، مقاومت می‌کند. هر بار که با رویکردی جامعه شناسانه، کارکرد و سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های دینی را در جامعه تحلیل می‌کنیم، ناگزیریم که تفسیرِ دین از خودش را نیز همزمان ارائه دهیم. نمی‌توانیم به کارِ جامعه شناسانه بسنده کنیم. گویی رویکردِ جامعه شناسانه یا کافی نیست و یا شُبهه زا است و در نتیجه برای تکمیل و رفعِ شُبهه از آن می‌بایست قرائتِ دین را نیز از موضوعِ موردِ مطالعه ارائه داد و از این رو است که در برابرِ یک اثرِ جامعه شناسیِ دین، ناگزیر پاورقی می‌زنیم. به ترجمهٔ جامعه شناسیِ ادیانِ ژان پل ویلم که یک کتابِ درسیِ جامعه شناسیِ دین در اروپا است نگاه کنید. این موقعیتِ خاص درخصوصِ جامعه شناسِ دین نیز مصداق می‌یابد.

جامعه شناسِ دین، به گفتهٔ بوردیو، یا دیندار است و یا دیندارِ سابق. اگر دیندار است، متهم است که نمی‌تواند فاصلهٔ انتقادی را که شاخصهٔ یک رویکردِ علمی است با موضوعِ موردِ مطالعهٔ خود ایجاد کند و در نتیجه جامعه شناسیِ دین در کارِ علمیِ دیندار، به نوعی صورت‌بندیِ عالمانه از ایمانِ مذهبیِ خویش بدل می‌شود که به جامعه شناس اجازه می‌دهد تا "مزایای یک روشن‌بینیِ علمی را با مزایای یک ایمانِ مذهبی" با هم جمع کند. و اگر دیندارِ سابق است، همواره شائبهٔ سوءِنیت داشتن و اینکه نمی‌تواند غیرِجانبدارانه با موضوعِ کارِ خود برخورد کند بر سرش هست و اینکه تحقیقِ علمی‌اش در

جهتِ اثبات و تحکیمِ موضعِ امروزین‌اش قرار می‌گیرد. اگر نه این و نه آن است، (نه دیندار است و نه دیندارِ سابق)، کمتر احتمالِ آن می‌رود که دین را موضوعِ مطالعه و کارِ خود قرار دهد.

این بحثی است که بوردیو ۲۰ سالِ پیش به نحوِ دیگری در نشستی درخصوصِ جامعه شناسیِ دین طرح کرد. اما در ایرانِ امروز به دلیلِ شرایطِ خاصِ یک جامعهٔ انقلابی، سیاسی، دینی... این شرایط پیچیده‌تر و بغرنج‌تر از ۲۰ سالِ پیشِ اروپاست. در نتیجه نسبتی که جامعه شناسِ دین با جامعه شناسیِ دین برقرار می‌کند اغلب، نسبتی بُغرنج و مساله ساز است و از این روست که به محضِ آنکه می‌گوییم در جامعه شناسیِ دین، انگیزه‌هایمان موردِ سوال قرار می‌گیرند و با پرسش‌هایی از این دست روبه‌رو می‌شویم که شما خودتان چه هستید؟ دینداراید؟ بی‌دینید؟ منظور و هدفِ شما از مطالعهٔ دین در جامعه چیست؟ چنانچه در جایی خواندم، که درخصوصِ یک کتابِ جامعه شناسیِ دین که اخیراً ترجمه شده است نوشته : این کتابی است که یک بی‌دین نوشته و یک بی‌دین ترجمه کرده و یک دیندار آن را درس می‌دهد.

شرایطِ دینیِ جامعه و قدرتِ سیاسی و همچنین زمینهٔ انقلابی در ایران چنان مُلتهب است و چنان بارِ عاطفیِ دین و سیاست را سنگین کرده، که عملاً کار بر جامعه شناسِ دین ناممکن می‌شود. همه چیز از منظرِ "موضع"، "منفعت" و "انگیزهٔ" شما تحلیل می‌شود و در نتیجه، مُدام متهم می‌شوید! یا به اینکه می‌خواهید جامعه شناسی را دینی کنید و یا به اینکه می‌خواهید از دین تقدس زدایی کنید. در این شرایط، جامعه شناسِ دین ناگزیر می‌بایست یا برای کسبِ اعتبارِ علمیِ خود و رشته‌اش، تعلقاتِ خود را نفی کند و یا برای زیرِ سوال نرفتنِ دینداریِ خود، رویکردِ جامعه شناسانه‌اش را حک و اصلاح کند.

در نتیجه، در این شرایط، مثلاً پرداختن به مهمترین مسائلِ امروزیِ جامعه شناسیِ دین که عبارتند از سکولاریزاسیون، بازترکیب (recomposition) و جهانی شدن (globalisation)، امری سخت، اگر نگوییم ناممکن، است. "سکولاریزاسیون" را اگر به عنوانِ یک فرآیندِ تاریخی موردِ بحث قرار دهیم، از جانبِ دیندار به سکولار بودن متهم می‌شویم و اگر (با توجه به ظهورِ امرِ دینی از دههٔ ۷۰ میلادی به بعد، و صورِ جدیدی که دین در جامعهٔ مدرن به خود یافته) پارادایمِ سکولاریزاسیون را زیرِ سوال ببریم، از جانبِ غیرِ دیندار به این متهم می‌شویم که باز می‌خواهیم دین را از متنِ مدرنیته استخراج کنیم!

"تجزیه و باز ترکیبِ" دین که شاخصِ جدیدِ دینداری در عصرِ ماست را اگر موردِ مطالعه قرار دهیم، از جانبِ دیندار متهم می‌شویم که "شبهِ دین" را به دین تعریف کرده‌ایم و اگر بالعکس از "محصولاتِ دینیِ مدرنیته" حرف بزنیم، از جانبِ غیرِ دیندار متهم می‌شویم که می‌خواهیم به هر قیمتی دین را در دنیای مدرن زنده نگه داریم! اگر در خصوصِ "جهانی شدن"، از خروجِ دین از مرزهای ملی سخن گوییم و از اسلامِ اروپایی، عربی، آسیایی سخن بگوییم، از جانبِ دیندار متهم می‌شویم که ارتدوکسی را شکننده کرده‌ایم و اگر از "دینِ بی‌مرز" سخن بگوییم، از جانبِ غیرِ دیندار متهم می‌شویم که می‌خواهیم دین را جهانی کنیم!

در این شرایط، تنها مَفَرّ، ظاهراً عرفان است : "پُلی میانِ فرهنگ‌ها" و یا پناه جستن به رویکردهای پدیدارشناسانه به دین.میرچا الیاد

در هر حال از نظرِ من، جامعه شناسِ دین، شرایطِ امکانِ رشتهٔ خود را در ایران، تنها با گذشتِ زمان و فاصله یافتن با زمینه و شرایطِ ملتهبِ اجتماعیِ امروز می‌تواند فراهم کند. آیندهٔ این رشته که موضوعِ مطالعه‌اش تنوعِ اعتقادات، آیین‌ها، سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های مذهبی... و در مرحلهٔ نخست برای فهمِ بدونِ قضاوت درخصوصِ آن است، در گروِ زمان است. زمان به نفعِ این رشته است.